

ادامه از صفحه ۳

فرقش این است که اگر صفتش باشد، یعنی جمهوری اصل است و حالا چون این مردم مسلمان هستند درک خودشان را هم از اسلام در جمهوری اعمال می‌کنند. می‌گوییم جوامع اسلامی، عربستان را هم اسلامی می‌دانیم، پاکستان، ترکیه، ایران و همه اینها را می‌گوییم جوامع اسلامی؛ درحالی‌که تفاوت زیادی با هم دارند؛ اما این اسلامی که می‌گوییم قید این جوامع نیست، صفتی است که به این جوامع منتسب می‌شود. اگر این وصف اسلامیت قید باشد، جمهوری را مقید به اسلام می‌کند. جمهوری قید نمی‌پذیرد. اگر صحبت‌های امام را در نوفل لوشاتو ببینید، می‌گوید جمهوری به همین شکلی که در کشورهای دیگر هست، «حکومت جمهوری است، مثل سایر جمهوری‌ها و احکام اسلام هم احکام مترقی و مبتنی بر دموکراسی و پیشرفته». این به آن معنا نیست که جمهوری در ایران از هر نظر مانند جمهوری فرانسه بشود، در اروپا هم این تفاوت وجود دارد. جمهوری ایرلند با جمهوری فرانسه فرق می‌کند، با اینکه هر دو جمهوری هستند. جمهوری یازتاب خواست و فرهنگ عمومی می‌شود، فرهنگ عمومی هر چه باشد، همان می‌آید ساخت قدرت را شکل می‌دهد؛ بنابراین ما چیزی به نام جمهوری اسلامی به‌عنوان اینکه اسلامیت قید جمهوری باشد، نداریم. اگر بود که می‌گذاشتند حکومت اسلامی، چه دلیلی داشت بگذارند جمهوری اسلامی! از اول می‌گفتند حکومت اسلامی. جمهوری را که نمی‌توانیم معنایش را خلط کنیم و از بین ببریم؛ بنابراین هر چه آمدیم جلوتر انتخابات سال ۱۳۹۸ فکر می‌کنم قدم آخر بود و در ادامه نیز همین خواهد شد مگر اینکه کلا این نگاه تغییر پیدا کند.

لا آن حلقه قدرت نخستین که توسط همین مردم ایجاد شد و همین مردم به آن قدرت دادند که تداوم پیدا نکرد، دولت موقت آقای سازگان که ماندگار نشد، ملی‌گراها و لیبرال‌های مذهبی‌ها کنار رفتند، جریان‌های تند و انقلابی آن زمان الان اصلاح‌طلب کلا باورمند به اصلاح هستند و نه معتقد به اصلاح کشور به‌وسیله یک انقلاب، بنابراین آیا می‌توانیم بگوییم که بخشی از آن حلقه قدرت ایجادشده توسط مردم بود که به‌تدریج نژازی به همسویی با مردم نمی‌دید و کم‌کم با آنها فاصله گرفت؟

ما دنبال این نیستم که ببینیم چه کسی شکل داد چه کسی شکل کند، حالا هر کسی و هر جریانی بوده، ولی این فرایند بیشتر محصول این انسداد نسبی حضور در مشارکت مؤثر سیاسی است. اینکه چه کسانی این کار را کردند، مسئله الان هم نیست و ما داریم تحلیل می‌کنیم که چرا این اتفاق رخ داده و این بحثی دیگر است که می‌توان به آن وارد شد. اینکه آگاهانه بود یا ناآگاهانه هم بحث دیگری است که تصمیم‌داشتن به اینجا برسد یا بدون برنامه‌ریزی به اینجا رسید، وارد آن نمی‌شویم چون خیلی از بحث خارج خواهیم شد. پس این اولین اتفاقی است که رخ داده و در دهه گذشته خودش را برجسته کرد. در واقع به نظر من بارها هم گفته‌ام انتخابات ۱۳۹۶ این آخرین کوشش مردم بود برای اینکه بگویند ما حاضریم از طریق جمهوری‌تشان دهیم که چه چیزی را نمی‌خواهیم، اما بازهم در برابر ظهور نتایج آن مقاومت شد، هیچ‌گاه نتوانستند به نتایج خواست جمهوری‌تشان که هست تِ دند و همین است که می‌بینید رؤسای جمهور این مملکت با اینکه از فیلترهای خیلی شدیدی عبور کرده‌اند، همه‌شان با سرنوشت مشترکی مواجه شدند و این رئیس‌جمهور هم با همین سرنوشت مواجه خواهد شد. تا اینجا به عامل اول اشاره شده است ولی اتفاق دومی که رخ داد و خیلی مهم بود و مرتبط با اولی است، شکست انحصار رسانه است. این قدرت یک پایه‌اش مردم بودند، یک پایه‌اش، رسانه بود، پایه موش هم نفت. پایه رسانه به‌شدت متزلزل شد. شما اگر نگاه کنید، می‌بینید که در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ انحصار رسانه وجود دارد و تقریباً بالای ۹۰ درصد مردم از این رسانه استفاده می‌کنند و هیچ رسانه دیگری نیست و حقیقت همان چیزی است که این رسانه برجسته‌اش می‌کند، مثال روشن برنم. اتفاقاتی در سال ۱۳۷۶ رخ داد، تا چند سال افراد زیادی از آن خبر نداشتند…

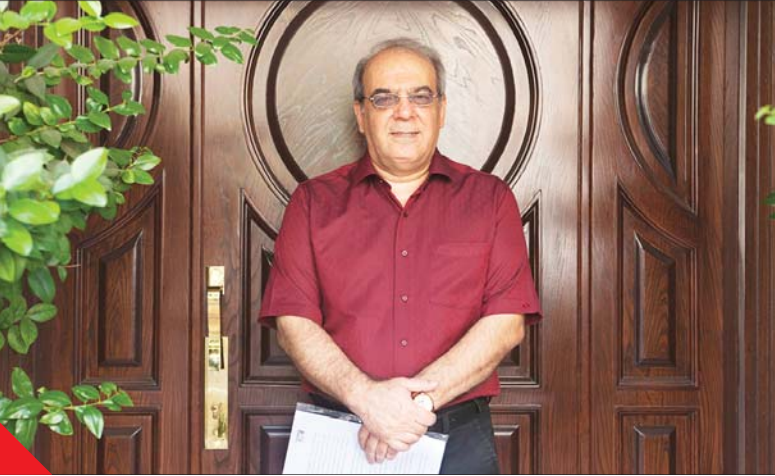
لا تقریباً تا سال ۱۳۷۲ در جامعه مطرح نبود.

ولی الان از چنین خبری پنج‌دقیقه‌ای همه عالم خبردار می‌شوند. اگر آن زمان انحصار رسانه نبود، شاید این اتفاق اصلاً رخ نمی‌داد. البته به نظر من اگر چنین فضای رسانه‌ای هم آن زمان داشتیم، آن وضعیت هم وجود نمی‌داشت و آنها شرایط هم تا حدی محصول همین فضای بسته بود. اما حالا این را می‌خواهم بگویم، انحصار رسانه‌ای نه‌تنها شکسته، بلکه معکوس شده، یعنی اینکه سیستم در برابر مجموعه رسانه‌هایی قرار دارد که مخالفش هستند و آنها در فضای افکار عمومی غالب هستند، یعنی مثلاً من و شما داریم دولت می‌کنیم، یک اسلحه را که دست شما بود و قدرت زیادی به شما داده بود الان من گرفتم، کلا موازنه و معادله را تغییر می‌دهد. سیستم نتوانسته در این فضای رسانه‌ای جدید خودش را تطبیق دهد. آمادگی این را ندارد، چرا؟ چون اگر بخواهد با این موضوع خود را تطبیق دهد، باید مسئله اول را هم حل کند و اساساً فرهنگ مدیریتی‌ش و پاسخ‌گویی‌اش، شفافیتش و همه اینها باید تغییر کند.

شما وقتی رسانه انحصاری دارید، دیگر شفافیت ندارید و آزادی بیان را به آن معنایی که نیاز است، ندارید؛ بنابراین پایه دیگر و مهم ساختار سیاسی که انحصار رسانه است، دچار اختلال خیلی جدی شده است. پایه دیگر نفت است که آن هم تقریباً به شکل بازگشت‌ناپذیری متزلزل شده است. نفت درآمد بدون اتکای به مردم و بدون اتکای به تولید است. شما اگر کشوری باشید که هیچ درآمدی از جنس نفت نداشته باشید، مدیران آن کشور دست تولیدکننده را می‌پوسند؛ چون می‌دانند اگر تولید نباشد، کسی مالیاتی نمی‌دهد و پولی در نمی‌آید که مردم بتوانند زندگی کنند و دولت بتواند کشور را اداره کند. آتجا برای بقای خودشان هم که شده، سرمایه‌گذاری در تولید را تشویق و تسهیل می‌کنند؛ چون به آن نیاز دارند. آنجا مردم قدرت می‌گیرند؛ چون حرفشان برش دارد؛ اما وقتی که نفت دارید، اصلاً نیازی به این حرف‌ها نیست. احمدی‌نژاد یادتان هست که گفته بود آژانس بین‌المللی انرژی اتمی چقدر بودجه دارد تا بپردازیم! حتی ایالات متحده هم چنین تفکری با آن ثروت عظیمش ندارد؛ بنابراین نفت قدرت و ماهیت سیاست در ایران را تعیین می‌کرده است. بسیاری از تحولات سیاسی ایران را در چارچوب نفت می‌توانیم توضیح بدهیم. من مفصل نوشته‌ام انتخابات سال ۱۳۸۴ محصول این درآمد نفتی است. وقتی که نفت می‌آید بالا، یک نفر می‌تواند شعار بدهد که من نفت را می‌آورم سر سفره مردم؛ چون کار دیگری که بلد نیست. اگر نفت نبود که نمی‌توانست این شعار را بدهد. حتی سال ۱۳۹۲ محصول این کاهش درآمد نفتی است؛ والا اگر باز هم درآمدهای نفتی جور دیگری بود، این نتیجه حاصل نمی‌شد. ۱۳۸۸ محصول آن درآمد نفتی بود؛ به‌همین‌دلیل من آن سال به دوستان گفتم با هدف پیروزی وارد این انتخابات نشوید. شما با این درآمدهای عظیم نفتی نمی‌توانید پیروز انتخابات بشوید و اگر هم پیروز بشوید، امکانی برای‌تان وجود ندارد که بگذارند موفق شوید و نمی‌توانید این درآمدها را نادیده بگیرید؛ اما الان از سال ۱۳۹۰ که رفیق در تحریم و در مقاطعی از ۹۴ کمتر شد و دوباره از ۹۶ برگشته و همین وضعیتی که می‌بینیم، مستقر شد، این پایه تضعیف شده و در منطقه خاورمیانه هم تأثیرگذار بوده است. این سیاست منطقه‌ای بدون نفت معنا ندارد، عربستان و دیگر کشورها هم همین‌طور. یک پایه دیگر هم هست و آن فرهنگ اسلامی است که آن هم به‌شدت متغیر شده است.

لا یعنی باورمندی‌های مذهبی مردم متحول شده است؟ بخشی از مردم باورمندی‌های مذهبی‌شان را منطبق می‌کردند با سیاست موجود. الان، هم آن باورمندی‌ها کمتر شده، هم آن ارتباط کم شده؛ یعنی خیلی‌ها ممکن است بگویند ما دین و مذهبمان را داریم، اما کاری با سیستم سیاسی نداریم و از نظر عددهای نیز کل قضیه منفی شده محسوب می‌شود. اگر این پایه‌ها را در نظر بگیریم، همه پایه‌ها تضعیف شده است. در کنار اینها پایه دیگری را هم می‌توانیم تعریف کنیم و آن پایه امنیتی، اطلاعاتی و نظامی است. درست‌است که آن

«اسلامیت قید» یا صفت «جمهوریت»



ع.ب. عیاسی،نویزری،شرق

چیزی‌که به‌ظاهر بقای هر سیستم را تضمین می‌کند، همین پایه و توانمندی است؛ ولی به‌نظم نمی‌تواند به‌تنهایی اتریخشی داشته باشد؛ چون پایه‌های اصلی آنهایی هستند که گفته شد؛ برای مثال در سال ۱۳۶۰ که سازمان منافقین قیام کرد، سرکوب شد؛ اما نه به‌وسیله نیروهای رسمی حکومت – نیروهای رسمی در جبهه بودند و می‌جنگیدند – که به‌وسیله همین مردم سرکوب شد؛ اما در سال‌های ۱۳۸۸ و ۱۳۹۶ و ۱۳۹۸ بخشی از مردم به افراد پناه می‌دادند، حمایت‌شان می‌کردند و از آنها محافظت می‌کردند. من برخلاف برخی دوستان معتقد نیستم که ساخت سیاسی در ایران می‌تواند فقط با اتکا به این وجه دوام یابد. این پایه‌ها مکمل هم هستند؛ یعنی با وجود حضور مردم نیروهای اطلاعاتی و نظامی هم در برابر تهدیدها مؤثر خواهند بود.

لا به‌این‌ترتیب موضوع انتخابات اساسا از نظر شما متأثر و متغیر مستقیماً است از قوت و ضعف پایه‌های نظام سیاسی؟ اگر این تحلیل شما را بپذیریم، در انتخابات ۱۳۸۸ نتیجه می‌گرفت، توفیقی برای اصلاحات به وجود نمی‌آمد؟

حالا این اتفاق نیفتاد که بخواهم بگویم نتیجه‌ای می‌توانست داشته باشد یا نه؛ اما من اصلاً با هدف شکست‌دادن احمدی‌نژاد مخالف بودم. به‌دلیل همین تحلیل نفتی که داشتم، معتقد بودم این‌ موضوع حضور در انتخابات ۱۳۸۸ فقط برای دست‌گرمی و حضور عمومی باشد و اصلاح‌طلبان هدف خود را باید می‌گذاشتند برای ۱۳۹۲؛ اما نکته‌ای که به سؤال شما پاسخ می‌دهد، این است که پس با این حساب اصلاً چرا اصلاح‌طلبان در انتخابات حاضر می‌شدند؟ دلایلش این است که یک نیروی سیاسی که حق ندارد بنشیند و بگوید طرف مقابل به مسیرش ادامه دهد و بی‌تفاوت باشد. آن اتفاقی که در بالا و پایین قدرت بود، همیشه در انتخابات خودش را نشان می‌دهد. یک نیروی سیاسی باید کوشش کند این تناقض را نشان دهد تا ساختار قدرت به این هم‌سویی با مردم تن دهد. همین احمدی‌نژاد که به‌شدت حمایت شد و اصولگرایان از انتخابش خشنود بودند، کارش آخر به اینجا رسید. چرا؟ چون آن تناقض خودش را بازتولید می‌کند. نمی‌شود که یک گروه مسئول باشد، گروه دیگری کار را انجام بدهد. نمی‌شود که به مطالبات مردم ملتزم باشیم؛ ولی ایده‌های دیگران اجرا شود؛ اما به نظر من انتخابات مجلس گذشته نشان داد مردم به ادامه وضع گذشته رضایت نمی‌دهند. همین مردمی که در سال ۱۳۹۶ به آقای روحانی رأی دادند، تلاش کردند برای حفظ جمهوری‌ت بدون در نظر گرفتن شخص اقدامی کنند و رأی دادند؛ اما به نتایج آن تن داده نشد و بعد از ۹۷ و اتفاقاتی‌که افتاد، به نظر من ادامه این خط‌مشی متغیی شد.

لا با تحلیل شما، ما که الان در بدترین وضعیت درآمد نفتی هستیم، پس باید فضا برای حضور مردم باز شده باشد.

از اینجا به بعد این پرسش پیش می‌آید که چه می‌شود و چه باید کرد؟ آنهایی که خواهان تحول و تغییر هستند، چه باید کنند؟ آیا حرف من معنایش این است که منفعلانه رو به آسمان بنشینند که اتفاقی بیفتد و کاری نکنند؟ نه، این نیست. اگر به این تحلیل رسیدیم و می‌شود و چه باید کرد؟ آنهایی که خواهان تحول و تغییر هستند، چه باید کنند؟ آیا حرف من معنایش این است که منفعلانه رو به آسمان بنشینند که اتفاقی بیفتد و کاری نکنند؟ نه، این نیست. اگر به این تحلیل رسیدیم و

دیگر موضوعی نمی‌ماند.

لا خطای اصلاح‌طلبان در سال ۱۳۸۸ حضور بود یا پافشاری به نتیجه‌انتخابات؟

اساساً در سال ۱۳۸۸ آن انتخابات نبود. اگر انتخاباتی برگزار شود و روز بعد از آن آرامش نباشد، آن انتخابات نیست، بلکه جنگ رای و سیاست است که در قالب انتخابات خود را نشان می‌دهد. اصلاح‌طلبان نباید وارد این منازعه می‌شدند؛ باید حضور می‌داشتند برای جلب مشارکت نه اصرار بر نتیجه.

لا دولت آقای خاتمی را می‌فرمایید نتیجه اشتباه محاسباتی‌ای بود که بر سر کار آمد؛ بسیار خب، اشتباه محاسباتی بود یا شاسن مردم با هرچه اسمش را بگذاریم، بااین‌حال در دولت آقای خاتمی خیلی حوزه‌انجام‌شد و خیلی اتفاق‌های خوب افتاد؛ در روزها سیاست داخلی کفتمان و حرف داشت، در حوزه سیاست خارجی و مناسبات بین‌المللی واقعا مؤثر بود و جایگاه بین‌المللی ایران را ارتقا و بهبود بخشید. سیاست تنش‌زدایی او با شیب بسیار خوبی پیش رفت، دستاوردهای بیرونی داشتیم و تنش با جهان کاهش پیدا کرد و بسترهای سرمایه‌گذاری در ایران ایجاد شد. اصلاح‌طلبان و آقای خاتمی را به چه اتهامی می‌توان شمات کرد که مسئولیت اخلاقی

سیاست

و سیاسی بر عهده آنهاست؟ آیا متهم به ایجادنکردن بستر و ساختار برای نه‌اندیشه‌شدن این جریان در جامعه هستند؟ اتهام آنها دقیقاً چیست؟

اگر تاریخ ایران را مرور کنید، به نظر من در مجموع دوره اصلاحات از خیلی نظرها بهترین دوره در صد سال اخیر بوده است. اصلاح‌طلبان اشتباهاتی داشته‌اند که نباید در برخی موارد کوتاه می‌آمدند و اگر قرار بود کوتاه بیایند، اصلاً نباید می‌آمدند. دو خطای اساسی اصلاحات و آقای خاتمی این بود؛ یکی درباره شاخص حاکمیت قانون کوتاه آمدند و یکی اینکه درباره نفت چاره‌اندیشی نکردند. شما نگاه کنید آقای خاتمی در زمانی آمد که پایین‌ترین درآمد نفتی کشور در سال ۷۷ بود، ولی هیچ حس بدی وجود نداشت، اما وقتی در آستانه رفتن بود، درآمدهای نفتی از بودجه هم بالا رده بود و همان موقع هم نوشتم که این مسئله شما را زمین می‌زند. اصلاح الان پایه‌هایی که گفتم، همه آنها اینجا معنادار است. این‌طور نیست که پول نفت می‌آید، خب می‌توانیم بگیریم و استفاده کنیم؛ این پول نفت به شما ساختار و فرهنگی را تحمیل می‌کند که خلاف اصلاحات است. باید برای آن ایده می‌داشتند و پیشنهاد هم شد. یکی دیگر هم شاخص حاکمیت قانون بود. آقای خاتمی که آمد، فکر می‌کنم شاخص حاکمیت قانون در ایران ۲۲ درصد بود که سال ۸۰ رسیده بود به ۴۵ درصد و این بالاترین شاخص بود و بعد دوباره کاهش پیدا کرد و رسید به دوره احمدی‌نژاد که بسیار کمتر شد. نباید اجازه می‌دادند و اینها باید خطرمرزهایی می‌بود که باید جلوی آن می‌ایستادند. متأسفانه به‌دلیل پافشاری‌نکردن بر این مواضع بود که این اتفاق افتاد و بعد هم در سال ۱۳۸۴ اشتباه سیاسی بزرگی کردند که نتیجه‌اش حضور آقای احمدی‌نژاد شد.

لا فکرمی‌کنید فشارهای بیرونی آمریکا به ما در همین راستاست؟

نه، قرار نیست در این راستا باشد؛ چون آنها به دنبال منافع خودشان هستند. چرا باید در راستای منافع ایرانی این کار را کنند؟ اگر بپوشند، چلی این فشارها را به عربستان یا به کویت می‌آورند، ولی آنجا این کار را نمی‌کنند. آنها ممکن است که در ظاهر حرف بگویند، ولی دنبال منافع خودشان هستند؛ اما این به این معنا نیست که این فشارها نتواند اثرات مثبت یا منفی به جا بگذارد. می‌تواند اثرات مثبت و منفی در این روند داشته باشد و به تناسب فرق می‌کند. مثلاً من معتقد فشارهای نظامی و تهدید نظامی به جنگ اثرات منفی دارد، ولی تحریم‌های اقتصادی بر حسب برخورد ما می‌تواند زمینه‌ساز اثرات مثبت باشد. **لا اثرات مثبت برای معادله بین مردم و قدرت؟** به شرطی که نیروی سیاسی استفاده کند و هرچه وابستگی ما به نفت کمتر بشود و به تولید بیشتر، این به دموکراسی بیشتر کمک می‌کند. اینکه نیروهای تولیدکننده قدرت بگیرند و حرفشان شنیده بشود، سیاست‌های حکومت ثبات پیدا می‌کند. با پول نفت هر کار غیرمنطقی را می‌توان کرد. شما فرض کنید در آمدتان از یک کارخانه است، نمی‌توانید هر لحظه هر تصمیمی بگیرید و اصول تولید و فروش و تأمین مواد اولیه کارخانه برای شما مشخص می‌کند که چگونه باید رفتار کنید؛ اما کسی که یک میلیارد درآمده نفت داشته باشد، هر لحظه هر کاری بخواهد می‌تواند انجام دهد؛ بنابراین اگر این تحریم بتواند به طرف حمایت از تولید داخلی هدایت و به تضعیف توانایی‌های رانتی حکومت منجر شود، به نظر من متقدان می‌توانند از آن استفاده کنند.

لا دولت آقای روحانی چنین چیزی را نشان نمی‌دهد. دولت آقای روحانی اصلاً بدنام سمت تولید، الان هم دارد بازار سرمایه و پول‌دراوردن را با بازی‌های بورسی و حضور سرمایه‌ها در بازارهای سرمایه و بورس و مثلاً سلف نفتی که می‌گوید می‌خواهد منتشر کند اداره می‌کند و از این قبیل سیاست‌ها برای جمع‌آوری نقدینگی‌ها بهره می‌برد؛ اما هیچ امتیازی به تولید نداده و یوکرودش این بوده که سیاست داخلی را مبتنی بر سیاست خارجی برنامه‌ریزی کند و پیش برود. درحالی‌که آقای خاتمی و حتی احمدی‌نژاد سیاست خارجی را مبتنی بر سیاست داخلی اعمال می‌کردند.

من در سال اول دولت آقای روحانی یادداشتی در روزنامه «شرق» (اگر اشتباه نکنم، منتشر کردم و نظام در دراین‌باره گفت) و پیش از آن نیز گفته بودم که اشتباه‌ترین کار این است که از اصلاح سیاست خارجی شروع کنیم؛ چون سیاست خارجی خیلی سهل و متنع است، همین امنب می‌توانند تصمیم بگیرند مذاکره کنند که کردند و به نظر می‌آمد که مسئله حل شد؛ درحالی‌که این‌گونه نیست و اگر از سیاست داخلی برای پشتیبانی سیاست خارجی استفاده نشود، آن سیاست شکست می‌خورد و اساساً اتحاد در سیاست داخلی است که سیاست خارجی را درست پیش می‌برد؛ همین‌طور سیاست اقتصادی را. البته این به آن معنا نیست که ابتدا بیاییم سیاست داخلی را خوب درست کنیم و بعد برویم سراغ آنها، بلکه همه آنها با این انجام می‌شود؛ اما شما نقطه آغازتان باید اصلاح سیاست داخلی باشد. اگر اصلاح سیاست داخلی نباشد، انتخابات بی‌معنا می‌شود. در ادامه روند قبلی خواهد شد؛ درحالی‌که مردم آمده‌اند یک معنای جدید را به سیاست داخلی بدهند و متأسفانه آقای روحانی رفت دنبال سیاست خارجی و بعد رفت سراغ سیاست اقتصادی و اصلاً سیاست داخلی را کلاً فراموش کرد. چرا؟ به همان دلایلی که آقای هاشمی هم دچارش شد؛ اینکه اینها در سیاست داخلی به معنای دموکراتیک آن نفوذی ندارند. این اصلاح‌طلبان بودند که در این زمینه دست بالا را داشتند؛ اما اصلاح‌طلبان به دلیل خطای تحلیلی و رفتاری که در سال ۱۳۸۸ انجام دادند، از عرصه رسمی سیاست داخلی دور بودند و حالا سعی کردند با واسطه بگرزند، درحالی‌که واسطه علاقه‌ای به این بازگشت نداشت.

ادامه از صفحه اول

کرونا۱ انتخابات آمریکا

سوم، این پرسش مطرح است که اگر بایدن به ریاست‌جمهوری برسد و عمرش کفاف یک دوره چهارساله یا هشت‌ساله را ندهد، آیا کاملاً هریس می‌تواند به جای او مسئولیت ریاست‌جمهوری را بر عهده بگیرد؟ اگر پاسخ مثبت باشد، یک زن آن هم یک غیراروپایی با تبار مشترک سیاه‌پوست و هندی مسند ریاست‌جمهوری آمریکا را به دست خواهد گرفت. این پدیده بی‌سابقه موانع پیشرفت زنان و اقلیت‌های نژادی را در آمریکا از میان بر خواهد داشت. افزایش رفاه نسبی مردم تهدیدست از راه کمک‌های مالی دولت فدرال مانند بشوهدشدن وام دانشجویان، کاهش سن بازنشستگی برای دریافت بیمه و نیز جایگزینی انرژی پاک به جای نفت و گاز (انرژی‌های فسیلی شدیداً مورد علاقه ترامپ است) ساختار صنعت انرژی را در آمریکا کلا دگرگون خواهد کرد. این دگرگونی را نباید دست‌کم گرفت زیرا پدیده اشاره‌شده نیاز و وابستگی آمریکا را به انرژی‌های فسیلی سریع کاهش خواهد داد و ساختار کنونی بازار نفت و گاز جهانی که آمریکای ترامپ شدیداً به حفظ و کنترل آن پایبند است، کلا دگرگون خواهد شد. کنترل نفت و گاز در حال‌حاضر یکی از دلایل حضور و رقابت آمریکا در کشورهای نفت‌خیز جهان به‌ویژه خاورمیانه است. پایان یافتن این کنترل به کشورهای نفت‌خیز خاورمیانه امکان خواهد داد که به راحتی نفس بکشند. کاملاً هریس در دوره مسئولیت‌های قضائی خود در ایالت کالیفرنیا نقش عمده‌ای در مبارزه با آلودگی هوای ناشی از استفاده از سوخت‌های فسیلی ایفا کرده است که او را به‌لحاظ ایدئولوژیکی در نقطه مقابل ترامپ قرار می‌دهد.

اگر تیم بایدن و هریس برنده انتخابات آمریکا بشوند، تأثیر شگفت‌انگیزی بر روحیه مردم و زمام‌داران جهان خواهد گذاشت. به این معنی که مفهوم حکومت جمهوری بهتر شناخته خواهد شد (در برابر رقابت‌های رؤسای جمهوری سابق که باز هم هوس انتخاب‌شدن دارند). به‌طورکلی حکومت‌ها در چند هزار سال گذشته در کشورهای جهان در دو‌شاه‌فردی دو دسته جمععی شکل گرفته‌اند و با سلاطین متفاوت اداره شده‌اند تا در نهایت همه آنها سقوط کرده‌اند. در حکومت فردی یک نفر به نام امپراتور، شاه یا سلطان یا چیزی شبیه اینها بر همه‌چیز مسلط بوده که نمونه‌های کنونی آن هنوز هم در سراسر جهان مشاهده می‌شود. فائزتری‌ترین نمونه این نوع حکومت در کره‌شمالی کنونی بریاست. روش دوم حکومت دسته‌جمعی است که ساده‌ترین نوع آن جمهوری به مفهوم حکومت مردمی (یا حکومت مردم بر مردم) بوده و هست. هر کدام از این دو روش مزایا و معایب خود را داشته و دارند. روش بنیابین این دو استفاده از نام و شخصیات تزئینی جمهوری را در مملکت کشور توسط یک فرد مانند سلطان یا شاه است. در خاورمیانه و آمریکای لاتین از این‌گونه مدل‌ها زیاد دیده می‌شود. رفتار ترامپ بیشتر متمایل به امپراتوری است تا جمهوری. پایه کار در یک حکومت واقعی جمهوری بر مشارکت حداکثری مردم در تصمیم‌گیری است. در نظام‌های شبه‌جمهوری، کشور توسط یک فرد اداره می‌شود هرچند عنوان جمهوری را حمل کند. به‌طورکلی، جمهوری یک نظام میراثی خانوادگی نیست. فلسفه جمهوری بر این واقعیت قرار دارد که مردم را می‌توان آگاهانه و مصمیانه در اداره کشور شریک کرد. در مدل شبه‌جمهوری، مقام ریاست‌جمهوری با پیروی از مدل سلطنتی حالت موروثی به خود می‌گیرد. این حالت در ایالات متحده آمریکا تاکنون دو بار اتفاق افتاده که دومین و آخرین نمونه آن انتخاب جورج بوش‌های پدر و پسر بود که بوش پسر (جورج دابلیو بوش) هنوز زنده است. بیلاری کلینتون هم در دوره قبلی انتخابات ریاست‌جمهوری تلاش کرد به‌عنوان رئیس‌جمهور به کاخ سفید برگردد اما موفق نشد. در جامعه آمریکا که ترکیبی از جمهوری فدرالی و ظاهراً دموکراسی است، تلاش انتخاباتی بر پایه خانوادگی با نسل به نسل خجالت‌آور است. انتخاب جو بایدن و کاملاً هریس به بسط دموکراسی و دوری از نژادپرستی کمک فراوانی می‌کند، اما نباید در عین حال فراموش کرد که حتی در میان قبلی متوسط آمریکایی سفیدپوست هنوز حساسیت نسبت به رنگین‌پوستان وجود دارد و پذیرش رسمی کاندیداتوری بایدن و هریس عده‌ای را از شرکت در انتخابات دلسرد می‌کند که به سود ترامپ است. اما نکته شایان توجه این است که انتخاب هریس به‌عنوان نامزد معاونت ریاست‌جمهوری در سال ۲۰۲۰ میلادی شاهی‌دی بر عملکرد تبعیض‌آمیز نظام سیاسی آمریکا از زمان به‌رسمیت‌شناختن حق انتخاب‌شدن زنان در آمریکا تاکنون است. به این معنی که با وجود اینکه زنان آمریکایی پس از مبارزات طولانی تقریباً از زمان جنگ اول جهانی حق رای به دست آوردند، تا امروز هیچ زنی امکان مشارکت در مدیریت کشور را در سمت ریاست یا معاونت ریاست‌جمهوری به دست نیاورده بود. موضوع دیگر آمار رای‌دهندگان در انتخابات است. از هم‌اکنون ترامپ احتمال بالا بودن تقلب در انتخابات را مطرح می‌کند؛ بنابراین در محاسبه شمار آرای رای‌دهندگان باید دقت بیشتری به عمل آید. وجود کرونا روش رای‌دادن را تحت تأثیر قرار داده است. دموکرات‌ها پیشنهاد گسترش رای‌گیری پستی را داده‌اند. ترامپ با آن مخالف است و احتمال دارد در صورت کمبود رای، به دموکرات‌ها تهمت تقلب در انتخابات بزند.